

نسخ در قران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ

به چند مناسبات عقلانی و وحیانی، رُسل اولوالعزم مخصوصاً رسول گرامی اسلام باید گزارشات وحیانی کلّ رسالت‌ها را مخصوصاً رسالت چهار پیغمبر اولوالعزم را بدانند. از نظر وحی آیه‌ی ۱۲۰ سوره هود «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ». کلاً نقص نصّ در کلیت این گزارش است. گزارش چیست؟ من انبَاء الرُّسُلِ، حکمت آن چیست؟ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ، خبر جمعی آن چیست؟ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ.

سؤال: آیا این من انبَاء الرُّسُلِ دلیل بر تبعیض انبَاء رسالتی نیست؟ ممکن است کسی این طور خیال کند که انبَاء رسالتی رسل، کلاً برای رسول گرامی گزارش داده نشده است؛ جواب: از دو جهت می‌گوییم که نخیر. یکی اینکه کلاً استغراق در صد در صد است. دوم این که من تبعیض نیست، بلکه من جنسیّه است. من انبَاء الرُّسُلِ یعنی از جنس خبرهای رسالتی از رُسل. بنابراین بر این دو مبنا کلّ انبَاء (برای پیغمبر گزارش داده شده). انبَاء خبرهای مهم است، خبر اعم است از نبأ و غیر نبأ، و بینهما عموم و خصوص مطلق، کلُّ نبأ خبر و لیس کلُّ خبر نبأ.

در انبَاء الرسل، انبَاء خبرهای مهم رسالتی احکامی و بعداً موضوعات احکامی رُسل است که خدا فرموده است که نَقُصُّ عَلَيْكَ. و این نَقُصُّ هم دارای چند بُعد است: یک: قَصّ و گزارش وحیانی لیلۃ القدر. دو: قَصّ و گزارش وحیانی نصّ یا ظاهر

مستقر. سه: گزارش و حیانی بر مبنای حروف رمزی. خدا بر این سه مبنا انباء یعنی خبرهای مهمّ رسالتی را گزارش داده است؛ و این قابل نقض نیست. مثلاً کسی بگوید که ممکن است این کلیت نسخ شده باشد، می‌گوییم نسخ در احکام است، در اخبار که نسخ نیست. اگر خدا می‌فرمود که موسی چنین کرد بعد بگوید که چنین نکرد این تناقض است، تضادّ است، کذب است. بنابراین نسخ جایگاهش فقط در احکامی است که قابل تبدل و تغیر از لحاظ شکل یا از لحاظ اصل است. پس این که «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ» اولاً کلاً مقدم است و تقدّم کلاً تأکید در تأکید این کلیت صد در صد است. نقصّ علیک من أنباء الرّسل، پس من تبعیض نیست بلکه من جنس است.

«مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ» از نظر عقلانی هم عرض کردیم که اصولاً اگر شخص استاد پیش مطالعه نداشته باشد در تدریس خیلی کامل نیست؛ ولا سیما (مخصوصاً) مقام رسالت عظیمای ختمیه هم باید از زمان رسالت از آغاز رسالت تا انقراض عالم بر او احکام بیاید که احکام قرآنی است و هم اطلاع بر احکام گذشته داشته باشد. بداند که کدام منسوخ است؛ کدام متکامل است؛ کدام باقی است. این کدامها برای تثبیت فؤاد است. فؤاد هم اخصّ از قلب است «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى * وَكَذَلِكَ نُرَاةُ نُزُلَةِ الْآخِرَى» (نجم، ۱۳) فؤاد یا قلب نورانی است یا قلب ناری و آتشین است «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» (همزة، ۷).

بنابراین قلب تبلور یافته‌ی در راه نور و ایمان؛ فؤاد است. و قلب تنزل یافته‌ی در ظلمات و کفر که ناری است و کَلَش آتش است، قلب کفّار است. فؤاد پیغمبر که اعمق اعماق ادراکات و محلّ معارف رسول گرامی است (باید) تثبیت فؤاد (شود)، چون اگر پیغمبر نمی‌دانست رُسُل اولوالعزم یا غیر اولوالعزم چه کرده‌اند دل‌نگران بود، این مطالب جدید بی‌آغاز بی‌سابقه، موجب دل‌نگرانی است. بنابراین دل پیغمبر در صورتی گران‌بار می‌شود؛ تثبیت می‌گردد؛ شرح صدر پیدا می‌کند؛ و نور فؤاد بیشتر می‌شود که انباء و قضایای مهمّ رسالتی رُسُل، مخصوصاً در بُعد احکامی و سپس در بُعد موضوعات احکامی برایش تبیین شده باشد.

«وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ» هذه یعنی در این آیات قرآنی الحق آمده است، حق نیست، حق حقی است، الحق کلّ حق است. چه الف و لام جنس باشد چه الف و لام استغراق. پس کلّ حقایق و حیانی در این کتاب آمده است. این کل دو بُعدی است: یک بُعد حقایق و حیانی رسالتی خاتمیت، این یک بُعد. یکی هم حقائق و حیانی گذشته. در دو بُعد، کلّ حقایق و حیانی، چه در چهار ولیّ عزم قبلی، و چه نسبت به رسول اسلام برایش آمده است. پس این هم تأکید است که انباء و حیانی حَقَّانِی رُسُل، کَلَّاً و صد در صد بر منزلِ قلب و فؤادِ رسولِ الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نزول کرده. «وموعظةٌ وذكراً» حق مال توست – ای پیامبر – ولیکن «وموعظةٌ وذكراً» از آن مؤمنین است.

[«مَا تُنَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ» اینجا محدود نمی‌کند؟] نه، چرا محدود کند؟

[چون به این صورت آمده، یعنی دامنه نَقْصُ را محدود می‌کند] نخیر، چرا؟

[چون می‌گوید آنچه که قلب تو را ثابت نگه می‌دارد]...

آن چه، کلّ است. زیرا کَلَّاً نَقْصُ، این کَلَّاً، نَبَّتْ (همین کَلَّاً، قلب را تثبیت می‌کند). کَلَّاً نَقْصُ، کَلَّاً نَبَّتْ و کَلَّاً جَانِكُ فِی هَذَا الْحَقِّ و کَلَّاً مَوْعِظَةٌ و کَلَّاً ذِكْرًا لِلْمُؤْمِنِينَ، کلّ شامل تمام مراحل است.

حال آیه‌ای دیگر که خیال کرده‌اند که نقض می‌کند این آیه را در سوره مبارکه نساء آیه ۱۶۴ است: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» این جا خیال شده که بین این آیه و آیه قبلی تضاد است! این گونه نیست. این جا رُسُل است، آن جا رسالت‌ها است. ممکن است اسماء رسل، گزارشات رسل، از نظر شخصی، بشری، مقداری ذکر شود و بقیه ذکر نشود، یا مقداری ذکر نشود و بقیه ذکر شود، ولیکن انباء یعنی خبرهای رسالتی کلّ رُسُل، مخصوصاً چهار پیغمبر اولوالعزم قبل از رسول اسلام باید حتماً ذکر شده باشد، و این منافات ندارد. آنجا رسالت است، اینجا رُسُل است. در قرآن شریف از اسماء صد

و بیست و چهار هزار پیغمبر فقط بیست و شش تا آمده است. بله بقیه هم ممکن است در اشارات حروف رمزی باشد ولی کلیت ندارد برای این که وُرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَا هُمْ. قَصَصْنَا هُمْ در بُعْدِ وَحَى شَبِ قَدْرٍ، قَصَصْنَا هُمْ در بُعْدِ دِلَالَتِ قُرْآنٍ، قَصَصْنَا هُمْ در بُعْدِ رَمْزِی، ولی تمام این سه قَصَصْنَا هُمْ بعض است. «وُرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَا هُمْ عَلَیْكَ مِنْ قَبْلُ وُرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ»؛ لَمْ نَقْصُصْهُمْ یعنی اسم نیاوردیم، چه سَنَی بود، چه متولد بود، ولیکن کارهایی که بر مبنای رسالت انجام شده، چه بر مبنای رسالت اصلی اولیای عزم، و چه بر مبنای رسالت فرعی غیر اولوالعزم که مبین مطالب آنهاست یعنی تحریفاتی که نسبت به کتب قبلی شده را از بین برده را گزارش دادیم. بنابراین پیغمبر بزرگوار اسلام اعلم رسل در بُعْدِ وَحِیَانِیَّتِ از نظر احکامی و از نظر موضوعی است.

حالا، بحثی که در باره نسخ داریم این است که آیا قرآن ناسخ است؟ ناسخ خودی و ناسخ غیری، هر دو هست یا نه؟ بله هست. اولاً معنی ولایت عزم، مخصوصاً ولایت عزم آخرین، این است که جدیدهایی آورده است که قبلاً نبوده، کم یا زیاد بحث نمی‌کنیم. بعداً عرض می‌کنیم. بر حسب نصوصی از قرآن شریف، احکام منسوخ شرایع قبل، با ناسخ‌های قرآن، از نظر اصل خیلی خیلی کم است، و از نظر تکاملی زیاد است. از نظر تثبیتی هم زیاد است. بنابراین تورات که احکامی بر خلاف عقل، بر خلاف عدل، بر خلاف فضل دارد، این احکام منسوخ نیست، این احکام وحی بشری است، وحی ربّانی نیست (یعنی این احکام جعلی و تحریف انسان‌ها در تورات است). بر حسب نصوصی از قرآن «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَتَسْوَأُ حَطًّا مِمَّا ذُكِّرُوا» (مائده، ۱۳). بنابراین اگر نسخی هست، نسخ تغییر شکلی بعضی عبادات و بعضی معاملات است و یا تغییر تکاملی است. اما نسخ اصلی که کلاً عبادتی را از بین ببرد نیست. حج از قبل بوده، صلاة بوده، صوم بوده، امر و نهی بوده و... همه بوده منتهی یا در بُعْدِ اصلی برابر، اشکال این‌ها به شکل دیگر است یا در بُعْدِ اصلی نابرابر، چه با آن شکل، و یا با شکل دیگر است.

در قرآن چند تا نسخ نسبت به خودش داریم؟ نسبت به غیر از خودش زیاد داریم ولی نسبت به خودش چند تا داریم؟ بنده که حساب کردم بیشتر از چهار — پنج تا نداریم، از جمله راجع به ازدواج در آیه ۱۰ سوره مبارکه ممتحنه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ، اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ

فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ» پس حرام است زنان مهاجری که مؤمن شده‌اند به شوهران کافرشان برگشت داده شوند. کفار چه کسانی هستند؟ کسانی خیال می‌کنند که کفار یعنی مشرکین! نخیر، کفار اعم هستند از مشرکین. کُلُّ مُشْرِكٍ كَافِرٌ وَلَيْسَ كُلُّ كَافِرٍ مُشْرِكًا، شخصی کافر هست ولی مشرک نیست. مثلاً موحد غیر کتابی کافر است و مشرک نیست، اهل کتاب کافر است و مشرک نیست، مشرک فقط دو بُعدی است «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» (بینة، ۱) پس اشراک در قرآن؛ بت پرستی رسمی است، این‌ها (مسیحیان) خیال می‌کنند سه تا یکی است، اشتباه کردند، چه ثالوثی‌ها چه تثنیه‌ای‌ها، این‌ها فکر شرک آمیز در توحید دارند، توحیدشان منحرف است نه توحید مبدل به شرک است. این را بعداً بحث می‌کنیم.

«فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ» الآن خطاب به مسلمانان است، یعنی مسلمان حق ندارد زن مسلمان مهاجر را که امتحان داده است؛ و ثابت شده مسلمان است؛ را به کافر برگرداند، کافر چه مشرک باشد چه کتابی باشد.

[امتحان به چه معنا که گفتید امتحان داده است؟]

آزمایش کند ببیند دروغ می‌گوید یا راست می‌گوید، چون زنانی مهاجرت کردند از مکه به مدینه، این زنان شوهرانشان کافر بودند، خودشان هم طبعاً یا کافر بودند یا کافر شدند. بنابراین این زنان مهاجر که از مکه به مدینه آمدند نباید همین طوری ایمانشان را قبول کرد. باید امتحان شوند، آزمایش می‌شوند که راست می‌گویند یا راست نمی‌گویند، «فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ» (ممتحنة، ۱۰) اگر دانستید که مؤمن‌اند «فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ.»

پس این‌گونه نتیجه‌گیری می‌شود که بر حسب نص این آیه، زن مسلمان حق ندارد ازدواج با مرد غیر مسلمان کند، اگر هم کرده است قبلاً کرده، مثلاً قبل از آمدن این حکم زن مسلمان ازدواج با شوهر کافر کرده چون قبلاً حرام نبوده، قبلاً نه زن مسلمان با کافر، نه مرد مسلمان با زن کافر حرام نبوده، کما این که زن فرعون شوهرش بدترین کافر بوده، و کما این که زن نوح و لوط مشرک بودند. پس به این دلیل در

شریعت تورات و در شریعت صُحُف این ازدواج جایز بوده. در شریعتِ صُحُف برای این که لوط برادر زاده ابراهیم بود و تابع شریعتِ صُحُف بود و این برادر زاده که تابع شریعتِ صحف بود زنش مشرک بود، پس زن مشرک داشتن اشکال نداشت.

همچنین فرعون که زمان موسی جنجال کرد، و چنان کرد حضرت موسی (علیه السلام) اشخاص مؤمنی بعد از خودش ازدواج با مشرکان کردند، مثل چه کسی؟ مثل زن فرعون، زن فرعون که مؤمن به شریعت ابراهیم و بعد موسی (علیهما السلام) بود، آیا ایمانش به حضرت موسی مقتضی بود که اگر ازدواج زن مؤمن با کافر جایز نباشد شوهرش را رها کند؟ رها نکرد پس جایز بوده.

پس هم در شریعت نوح، هم در شریعت ابراهیم ازدواج ناهمسان حلال بوده، مرد کافر با زن مؤمن، زن کافر با مرد مؤمن، این جایز بوده ولیکن این آیه تحریم کرده «فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ». پس از اینجا ثابت می شود که هرگز مرد کافر حق ازدواج با زن مسلمان ندارد.

حالا عرض می شود که «لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ» (ممتحنه، ۱۰) نه زنان مؤمنه به مرد کافر حلالند «وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ» و نه مرد کافر بر آن زنان، حالا این چه ازدواج استمراری باشد چه آغازگر باشد، اینجا استمرار است، شوهر این زنان کافر بوده، هنوز هم کافرنند، حالا که آمدند و ثابت شده است که مسلمان اند و مؤمن اند از حالا از شوهران سابق جدا بشوند. یعنی عده نگه دارند بعد ازدواج با مردان مسلمان بکنند. اینجا منطلق هستند ولی طلاق نیست. گاه طلاق است، گاه انطلاق است، مثلاً اگر مرد و زنی مسلمان اند، مرد مرتد بشود طلاق لازم است؟ نه، انطلاق است. اگر مرد و زنی مسلمان بودند زن مشرکه بشود طلاق لازم است؟ نه، انفصال است. پس در مواردی انطلاق است و در مواردی طلاق است.

«لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتَوْهُم مَّا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ» (ممتحنه، ۱۰) کوافر چه کسانی هستند؟ مخاطب در لا تُمْسِكُوا مسلمانانند، مسلمانان امساک به عِصَم و عَقَّت های زنان کافر داشته باشند. لا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ چه می خواهد بگوید؟ می گوید ای

مرد مسلمان اگر قبلاً زن کافر داشتید از حالا به بعد باید جدا بشوید، انطلاق است، و کوافر اعم است از مشرکات و غیر مشرکات، چه مشرکه باشند چه غیر مشرکه باشند.

این آیه در بُعد کوافر نسخ شده ولی در بُعد «فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ» نسخ نشده. در بُعد کافر بودن مرد، هر نوعی از کفر که باشد، زن مسلمان نمی‌تواند یا ابتدائاً یا استمراراً با او ازدواج کند. ولیکن در بُعد عکس؛ آیا زن کتابیه می‌تواند با مرد مؤمن ازدواج کند؟ در این آیه نخیر «وَلَا تُمَسِّكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ» چه مشرکات باشند چه کتابیان. ولیکن بر مبنای نص آیهی مائده «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» إلی آخر، این آیه نص است در دائمات و ظاهر است در منقطعات (ازدواج دائم و موقت). آیا وقتی که با زنی ازدواج می‌کنید ازدواج دو بُعدی در هر دو مطلق است یا در یکی مطلق است و در دیگری مطلق نیست؟ می‌گوییم در هر دو مطلق است، این مطلق که دارای دو فرد است، یک فردش دائم است و یک فردش منقطع. مطلق اهل محصنات در ازدواج دائم با زن کتابی نص است، و در منقطع ظاهر است. این به عکس آنچه که آقایان — فقهاء — می‌گویند است. آقایان می‌گویند این محصنات مختص به عقد منقطع است، این حرف بر خلاف نص قرآن است. چون این دو فرد، فرد اصلی قطعی است؛ دائمه است، و فرد فرعی منقطع است. آقایان فرد فرعی را جلو انداختند و فرد اصلی را کنار گذاشتند. «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» قطعاً طبق نص این آیه مرد مسلمان اجازه دارد که با زن کتابیه، یهودیه، نصارانیّه ازدواج کند اما این شرط دارد، مثلاً در سوره بقره «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَا مَؤْمِنَةً خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَا أُعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَا أُعْجَبَتْكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (بقره، ۲۲۱) اگر مرد مسلمان زن یهودی بگیرد و این زن دعوت ناری داشته باشد؛ این ازدواج حرام است. حتی اگر مرد مسلمان زن مسلمان بگیرد و این زن مسلمان دعوت ناری داشته باشد باز ازدواج باطل است.

یعنی زن باید مسلمان باشد و انسان را مبتلای به نار، مبتلای به عصیان و آتش نکند. بنابراین آن گناهی که مستلزم نار است یا نار خلود یا غیر خلود، اگر زن مسلمان این گناه را بکند؛ مرد مسلمان با او نمی‌تواند ازدواج بکند. ولیکن در بُعد کلی، ازدواج مرد مشرک با زن مسلمان، ازدواج زن مشرک با مرد مسلمان، کلاً حرام است. استثناء

در جایی است که دعوت إلى النار نباشد، چون حکمت است «أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ» (بقره، ۲۲۱) این یک مورد از نسخ در قرآن.

مورد دیگر ازدواج ناهمسان در بُعد ازدواج با زناکار است، که بر حسب آیاتی از سوره نور این ازدواج ناهمسان حرام است «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (نور، ۳) ازدواج ناهمسان به دو نص این آیه باطل است. یکی لا ینکح انشاء است به لغت اخبار، اگر بگویند اخبار است و انشاء نیست، آیا مرد زنا کار فقط با زن زناکار ازدواج می کند؟ این «فقط» دروغ است، نود و نه درصدش دروغ است. آیا اگر مرد زناکار می خواهد ازدواج کند می رود زن فاحشه می گیرد؟ یا اگر زن زناکار بخواهد ازدواج کند با مرد زناکار ازدواج می کند؟ این صد در صد دروغ است. ثانیاً و حرّم ذلک، و حرّم نفرموده، هذه نفرموده، حرّم مذکر است، زنا مؤنث است، بعضی ها می گویند حرّم به زنا بر می گردد! این یعنی زنا حرام است، ثانیاً آیا زنا بر مؤمنین حرام است برای غیر مؤمنین حرام نیست؟ کسی که فاسق است، کسی که کافر است، کسی که منحرف است زنا برایش حرام نیست؟ شرابخواری برای مردم عادل حرام و برای مردم غیر عادل حلال! همچنین چیزی می شود؟ این اولاً، ثانیاً حرّم ذلک.

پس به سه بُعد ما استدلال می کنیم: یکی لا ینکح، یکی حرّم، یکی ذلک نکاح است، نکاح مذکر است و مرجع ذلک است، ولیکن زنا مؤنث است. پس حرّم ذلک یعنی نکاح ناهمسان بر مؤمنان حرام است. اگر کسی مؤمن نیست کافر است به او کاری نداریم، ولی در شریعت اسلام که نسخ بعضی از احکام شریع قبلی است حرّم ذلک علی المؤمنین. این نسخ اول است یعنی قبل از این آیه نکاح ناهمسان جایز بوده حتی در بالاتر از زنا، آیا شرک بالاتر است یا زنا؟ فرعون و آسیه و زن فرعون و زن نوح مومنان و مشرکانی بودند که با مشرکان یا مومنانی ازدواج کردند.

در شریعت اسلام برای اولین بار نکاح ناهمسان حرام شده و در آیه مائده نکاح همسان زانی و زانیه هم حرام است برای اینکه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ

مُسَافِحِينَ» (مائده، ۵)، هم عقیف بودن در مرد شرط است، هم در زن شرط است. اگر مرد و زن هر دو غیر عقیف‌اند و زانی هستند؛ ازدواجشان حرام است.

قبلاً ازدواج ناهمسان برای تأدیب حرام شد، برای تأدیب بیشتر که سر مرد و زن زناکار کلاً بی‌کلاه بماند إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ این زن باید محصنه باشد، مرد هم محصن باشد، هم خود را نگهبان باشد هم زن را، زن هم؛ هم خود را نگهبان باشد هم مرد را، همدیگر را از زنا بازدارند. بنابراین اینجا نسخ دوم است، نسخ اول همان نکاح ناهمسان حرام بود، نسخ دوم نکاح ناهمسان بین زُنَات (زناکاران) هم حرام است.

در باب حدّ هم، چنین است؛ (نسخ درون قرآنی است). در سوره مبارکه نساء «وَاللّٰتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» (نساء، ۱۵) إمساك در بیوت نسبت به زانی که یَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ، یَأْتِيَنَّ حساب دارد، آتِيَنَّ فاحشه نیست، یَأْتِيَنَّ یعنی کارشان فحشاست، زانی که کارشان فحشاست طوری که چهار شاهد عادل می‌تواند ببیند، این حَدِّشْ أَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ است. بعضی یَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ را آتِيَنَّ معنی می‌کنند! یعنی کسی که فحشاء داد، خوب کسی که فحشاء بصورت مخفی داد؛ کسی نمی‌تواند او را ببیند. یَأْتِيَنَّ (یعنی) کارش فحشاست منتهی کمتر پیش می‌آید که چهار عادل این فحشاء را ببیند.

[فاحشه چطور معنی می‌شود که در خفاست؟]

زیرا آتِيَنَّ اعم است، آتِيَنَّ اعم از جِهَار و خِفاء است، ولی یَأْتِيَنَّ یعنی کارش فحشاء است. کسی که کار و شغلش فحشا است این هم ظهور دارد و هم خِفاء دارد.

حالا، در صورتی امکان دارد که چهار مرد عادل این فحشاء را ببینند که یَأْتِيَنَّ باشد نه آتِيَنَّ، یعنی کارش فحشاء است و در گذر، در عبور، در جایی که مردم هستند در ضمن عبور کنندگان چهار تا عادل است (که می‌توانند ببینند) بر این مبنا این

حدهایی که (اکنون) جاری می شود کلاً باطل است، چه (اثبات کنند) با علم قاضی، چه با رؤیت کمتر از چهار عادل، چه حتی با اقرار حتی صد مرتبه باشد؛ زیرا حدّ زنا، حدّ اصل زنا نیست، حدّ بُعد بی عفتی است. این مرد و این زن به قدری باید بی عفت باشند که نه در خانه، نه در اتاق، نه در بسته، بلکه مثل دو حیوان بروند در خیابان، در کوچه، در گذر خان (اشاره به یک گذر شلوغ در شهر قم) یا گذر کجا این کار را بکنند. و در این حال این حدّ جاری است، این حد را به حیوان می زنند، این بدتر از هر حیوان غیر عقیف ناجور است که باید این حدّ را بخورد. بنابراین حدودی که می زنند این حدود کلاً باطل است.

بعد، حبس در بیوت برای زنان و ایذاء برای مردان در نوع حدّ، نسخ شده است. در این جا نوع حدّ تکامل یافته «نَأَتْ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» (بقره، ۱۰۶). این حد جدید (صد تازیانه به جای ماندن در خانه) خیر منها است. خیر منها صد تازیانه است. صد تازیانه دردآورتر است و آبروی بیشتری می برد یا در خانه ماندن؟ در خانه ماندن که سر و صدا ندارد. بنابراین این حدّ جدید (صد تازیانه) خیر منها است و مثلها نیست، این دو یا سه بُعد اصلی احکامی که یک مرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه نسخ شده است، و تتمه اش را هم ان شاء الله جلسات بعد...